

گرایشی انسانی در ادب ایران

از ادبیات ایران قبل از فتح عرب چیز مهمی در دست نیست . اما سه قرن پس از آن فجری روشن در افق ایران دمید که یکی از پرمایه ترین ادبیات جهانی را نوید داد . نسبتی میان شعر ایران بعد از اسلام و شعر عرب هست و شاید هم ابتدا به تقلید از شیوه عرب برای مدح امیران گفته شده باشد . ولی باز از همان آغاز ، ذوق و طرز اندیشه ایرانی غالب آمده و آنرا از شعر و ادبیات عرب متمایز ساخت ، بلکه بدون تردید میتوان گفت ذوق و بینش آریائی در شعر عرب تأثیر نمایانی گذاشته و اشعار گویندگانی چون بشار و ابونواس بر ادبیات دوره عباسی رونق و جلای تازه ای بخشیده و آنرا از خشکی و جمود و خشونت شعر جاهلی بیرون آورد .

فرهنگ و ادب هزارساله ایران ، با همه تنوع سبک و مشرب و گوناگونی موضوع ، و با همه ظرافت تعبیر و گسترش ذوق ، از خصوصیت و امتیازی برخوردار است که می توان بدان بالید و آن جنبه انسانی و جهان بینی و تفکرات فلسفی و اخلاقی است . از رودکی گرفته تا حافظ ، اندیشه انسانی ، دوری از تعصبات قومی و نژادی و مذهبی ، تشویق به آزادگی و بلند نظری ، تقبیح خوی بهیمی و ددی ، دوری و بیزاری از ظلم و ستم در شعر فارسی متجلی است . قهرمانانی چون : فردوسی ، نظامی ، سعدی ، سنائی ، عطار ، مولوی ، خاقانی ، ناصر خسرو و فضیلت مردمی را ستوده و آدم شدن را درس داده اند . حتی عنصری که شاعری مداح است و ستایش محمود غزنوی را مقصد اعلائی خود می دانسته در کمال صراحت می گوید :

دانش و آزادگی و دین و مروت اینهمه را بنده درم نتوان کرد

شاهنامه که يك حماسه ملی است و برای رهایی ایرانیان از رنج حقارتی که عرب بر آنها تحمیل کرده بود سروده شده است ، در دایره بیان حوادث تاریخی یا افسانه های کهن باقی نمانده ؛ لبریز است از ستایش آزادگی و آزادی ، بیزاری از خوی اهریمنی ، نفرت از بیداد و ستمگری ، و پیوسنه از شاهانی بخوبی یاد کرده است که به داد و دهش آراسته بودند . کین خسرو به فرمانداری که عازم منطقه فرمانداری خویش است این سان پند می دهد :

بدو گفت کان کشور آباد دار کشاورز پیوسته با داد دار

بدان مرز خرم همی باش شاد مبدا که پیچی سرت را ز داد

جای دیگر :

بدو گفت ، شو ، دور باش از گناه جهان راهمه چون تن خویش خواه

هر آنچه کانت نباشد پسند تن دیگران را بدان در میند . . .

ز آزادگی بر سر افسر کنید

بداد و دهش دل توانگر کنید

سعدی هم همین معانی را چنین بیان میکنند :

خویشتن را نیکه خواهی نیکه خواه خلق باش
 زانکه هرگز بد نباشد مرد نیکه اندیش را
 آدمیت رحم بر بیچارگان آوردنست
 کادمی را تن بلرزد چون ببیند ریش را
 آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سمدیا
 گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را...

بجان زنده دلان سمدیا که ملکه وجود
 ناصر خسرو بزرگوار می گوید :
 هیچ نه بر کن از این نهال و نه بشکن
 خلق همه یکسره نهال خدایند

انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس
 تا کس نکند رنجه بدر کوفتن مشت
 آیا این تجلی روح انسانی و گرائیدن بسوی مکارم و فضایل اثری است که از تعالیم
 کهن به شاعران مسلمان ایران رسیده و دنباله جنگ یزدانی و اهریمن و غلبه نور بر تاریکی
 است ؟ یا میل بخوبی و زیبایی جزء منش و فطرت این قوم آریائی است که معتقدات پارسیان
 قبل از اسلام خود یکی از مظاهر تجلی آن بشمار میرود ؟

شق اخیر دلنشین تر و بیشتر قابل توجه و تحلیل است . مقایسه ای میان رفتار کوروش
 کبیر در کشورهای مفتوحه و آنچه آشوریها و بابلیها و رومیها نسبت به ملل مغلوبه مرتکب
 می شدند، و حتی عربها در ممالک مسخر شده رومی داشتند، این رأی را تأیید می کند . پادشاهان
 ایران از این روی مورد احترام و ستایش بودند که پاسدار عدالت و انصاف بودند . فردوسی
 فضیلت کشورداری شاهان بزرگ ایران را می ستاید . و این مطالب را از زبان آنان نقل میکند :

مبادا جز از داد آئین من
 مباد آرز و گردن کشی دین من
 همه کار و کردار من داد باد
 دل زیر دستان ز من شاد باد
 گر افزون شود دانش و داد من
 پس از مرگ روشن شود یاد من

ز بیشی مرا دست کوتاه باد
 یگانگی مرا دستان زیم
 شبان باشم و زیر دستان رمه
 تن آسانی و داد جویم همه
 بیان این مطلب اختصاص به فردوسی ندارد . همه گویندگان چنین گفته اند و چنین
 اندیشیده و شاهان ایران را چنین وصف کرده اند . به خداوند سخن سعدی گوش دهید که چون
 طبیب اجتماع سخن می گوید :

شنیدم به هنگام نزع روان
 به هر مز چنین گفت نوشیروان
 که خاطر نگه دار درویش باش
 نه در بند آسایش خویش باش

چو آسایش خویش خواهی و بس
شبان خفته و گرگ در گوسفند
که شاه از رعیت بود تاجدار
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت...

نیاساید انقدر دیار تو کس
نیاید به نزدیک دانا پسند
برو پاس درویش محتاج دار
رعیت چو ببخند و سلطان درخت

ما تحقیقاً نمی‌دانیم که انوشیروان به هرمز چنین گفته است و لسی از سیر در ادبیات ایران و گفته بزرگان اندیشه چنین برمی‌آید که احترام ایرانیان به شاهان خود برای این بوده است که آنان را رئیس حقیقی کشور، پاسدار نظم و عدالت و شیرازه قومیت خود و حافظ مصالح مملکت و منافع مردمان می‌دانستند و این سنت را هر چند هجوم اقوام بیگانه در هم شکسته است ولی گویندگان بزرگ پیوسته آنرا بخاطر داشته و برای مردم گفته اند .

هجوم عرب به ایران یکی از فصول تاریک تاریخ ماست باین دلیل واضح و روشن که محرک اکثریت قاطع آنها کسب غنائم بود یعنی همان باغی که پیوسته بر مزاج طوایف عرب غالب بوده و زد و خورد های بیشماری را در شبه جزیره عربستان بیار آورده بود .
شاید اصل شریف هدایت مردم و ترویج شریعت اسلامی در نهاد عده‌ای از مؤمنان بوده ولی بزودی آن اصل از خاطر ها رفته و استیلا بر مال و ناموس و تحمیل سیادت قومی خود بر ملت مغلوب، هدف واقعی طوایف عرب قرار گرفته است .

این رأی و عقیده ناشی از تعصب ملی نیست، بلکه مطالعه تاریخ قرن اول و دوم اسلام هر صاحب فکر و نظری را باین نتیجه شکفت انگیزی می‌کشاند که حوادث این دو قرن جز تلاش برای رسیدن بقدرت چیزی نیست. از دوره خلفای راشدین مخصوصاً دوره خلافت خلیفه اول و دوم و چهارم و دوسه سال خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی که بگذریم این حقیقت دهشتناک بطور واضح پیش چشم می‌آید که دیانت ذریعه‌ای بوده است برای وصول به امارت و سلطنت .

این مطلب حتی در تاریخ خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه که از صحابه بزرگ پیغمبر و از عشره مبشره بود و دومرتبه بافتخار دامادی پیغمبر اکرم رسیده بود و در راه نشر اسلام (هر چند به جنگ نمی‌رفت) از بذل مال مضایقه نداشت دیده می‌شود، و آنقدر در ۱۳ سال ایام خلافت از سیره شیخین منحرف شد که عالم اسلام آن وقت را به شورش برانگیخت. باید انصاف داد که عثمان بواسطه حجب ذاتی در تحت تأثیر تقاضای گوناگون صحابه یا افراد حریص قرار می‌گرفت. دکتر طه حسین حکایتی نقل می‌کند که نمونه‌ای خیلی کوچک و عبرت‌انگیز است : حکم بن العاص دائمی او بود . این مرد چند سال پس از هجرت حضرت رسول یعنی هنگامی که شوکت اسلام رو به تزاید بود مانند بسیاری از رؤسای قبایل بمدینه آمد و اسلام آورد ولی اسلام ظاهری ، بحدیکه غالباً از متلک گفتن و نیش و کنایت زدن بحضرت رسول خودداری نداشت و حتی هنگامی که در پشت سر حضرت راه می‌رفت ادای او را در می‌آورد و این مطلب بحدی شدت یافت که پیغمبر اکرم او را از مدینه اخراج کرد و حتی فرمود که حکم بن العاص نباید در شهری که من هستم باشد . پس از آن یکی دومرتبه عثمان وساطت و شفاعت کرد و مقبول نشد . در زمان خلافت عمر نیز به او اجازه ندادند به مدینه بیاید. ولی

عثمان يك هفته پس از رسیدن بخلافت او را احضار کرد و حتی مورد اعتماد و مشورت خود قرارداد و از بیت‌المال حقوق گزافی برایش معین کرد. با همین حاتم بخشی‌ها از بیت‌المال مسلمین طلحه و زبیر از متمولین شدند که می‌گویند یکی از آنها پس از مرگ پنجاه و چند میلیون درهم از خود بجای گذاشت .

این سرکشی‌ها و طغیانهای پی درپی در ایران که نخستین و بزرگترین آنها قیام ابو مسلم خراسانی بود معلول این حقیقت غیر قابل انکار است که نشردیانت مقدس اسلام مقصد اولیه و هدف اساسی طوایف عرب نبوده بلکه اسلام عنوانی و نمائی بود که در ماوراء آنها تصرف باملاک و دست انداختن به خواسته و زنان مردم صورت می‌گرفت .

اعمال غیر انسانی که امراء عرب در ایران مرتکب شدند شاید هیچ قوم بیگانه دیگری در ایران مرتکب نشده باشد و زشتی این امر از این رو فزونی می‌گیرد و حتی وحشتناک می‌شود که لواء شریعت اسلامی را بردوش می‌کشیدند و بنام اسلامی که اصل بزرگ « ان اکرمکم عندالله اتقیکم » را وضع کرده و آیه شریفه « ان الله یأمرکم بالعدل والاحسان » یکی از احکام آن است، اموال مردم را تصرف می‌کردند، زنان آنها را بعنوان برده به ملکیت خود درمی‌آوردند، آثار علمی و فرهنگی را با آتش می‌انداختند و کوچکترین انحراف از راه و رسم بندگی و عبودیت مطلق را با خونریزی مجازات میدادند .

شاید فردوسی بهمین معنی اشاره میکند :

زبان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش
چو بسیار از این داستان بگذرد	کسی سوی آزادگان ننگرد
بریزند خون از پی خواسته	شود روزگار بد آراسته

شاید يك علت احترام و ستایش ایرانیان به علی علیه‌السلام و فرزندان او همین امر باشد که او از سنت رسول‌الله و کتاب خدا بقدر سر سوزنی انحراف نورزید . از ایام کوتاه خلافت او، از دستوره‌های وی به‌عملش، و از گفتارهایی که از آن بزرگوار مأثور است، نور حقیقت و ایمان باصول اسلام می‌درخشد و بحدی از هر گونه شائبه غرض و حب جاه و مال منزّه و پاکیزه است که حتی شاعران سنی مذهب ایران چون عطار، مولوی، سنائی، سعدی و خاقانی او و فرزندان او را به بزرگی یاد کرده‌اند و محمد بن جریر طبری حتی در تفسیر بزرگ خود (۱) همه این معانی را آورده است .

تمام آن عادات و طبایع دوره جاهلیت پس از دوره طلای خلفای راشدین مجدداً بر اعراب مستولی شد : حرص مال و بدست آوردن غنایم ، شهوت غلبه بر دیگران و تحقیر مغلوب ، تفاخر به نسب و قومیت ، سفاکی در راه رسیدن به غرض و مقصود ، خلاصه تمام آن صفات مذمومه را که شریعت اسلامی نهی کرده و ایمان بخدا و اجرای (عدل و احسان) را بجای آنها گذاشته بود همه و همه در امرا و خلفای بنی‌امیه ظاهر شد و این امر طبعاً و اکثراً مسلمی در مزاج ایرانیان متمدن و بازمانده دوره درخشان ساسانی داشت که محسوس-

۱- ترجمه این تفسیر بزرگ بدقت و اهتمام زاید اذ حد حبیب یغمائی در هفت جلد پنج‌پاچ

رسیده است .

ترین و موفق ترین آنها قیام ابو مسلم خراسانی و سرنگون شدن خلافت بنی امیه است. نهایت چون عباسیان هم عرب بودند و آنها هم نمیتوانستند حقیقت اسلام و تعالیم قرآن را مانند خلفاء راشدین بکار بندند و باز طبیعت سود جوئی و ریاست فروشی و تحقیر سایر اقوام مسلمان بر مزاجشان غالب بود مواجه با واکنش های گوناگونی شدند از قبیل پیدایش شعوبیه، ظهور اسماعیلیان، به وجود آمدن دولت های سامانی، صفاری، آل بویه و شمله های دیگری چون بابک خرم دین و مقنع و غیره.

نظیر این واکنش ها که در عرصه اجتماع و سیاست پدید گشت در پهنه اندیشه آریائی ایرانیان هم ظاهر شد که میتوان تصوف و عرفان را از آن قبیل دانست که تلاشی است برای تلفیق عقاید تعبیدی و منقولات با مقولات عقلی. در این میدان پهناور فکر گویندگان ایران به جولان آمده و با تمبیرات گوناگون به ستایش هر چه فاخر و بلند که متصل به نهایت است برخاسته و بر هر چه محدود و مسکین و حقیر است تاخته اند: عشق، غفت، آزادگی، وارستگی گذشت، و تسامح را ستوده خوی اهریمنی را نکوهش کرده اند - این میدان پهناور بکلی مابین دایره تنگ و تاریک و محدودیست که قشریان عرب چون ابن یثیمه و ابن جوزی در آن محصور شده بودند.

در قرن اول هجری گوئی اندیشه انسانی بحال وقفه و سکون درآمده بود. همه امور زندگانی متوقف بر روایات و اخباری بود که معلوم نیست تا چه اندازه صحیح و مستند و قابل اعتماد است. این حالت اگر با مزاج عقلی اعراب که کمتر تحریک فکری دارند سازگار بود چندان ملایم تعقل آریائی نبود. از اینرو فکر و اندیشه ایرانیان بکار افتاد و در تمام رشته هایی که بعدها به تمدن اسلامی یا بعبارت دیگر معارف اسلامی مشهور شد محصول داد: حدیث، تفسیر، لغت، حکمت، کلام، معماری، طب، حتی شعر و ادب گونه دیگری یافت که میتوان تصوف و عرفان را یکی از آثار این تحول دانست.

تصوف از صورت ترهد خشک بدرآمد و در تلاشی که متدینان متفکر در جمع بین اصول عقاید دینی و افلاطونی نو بکار بستند موج تازه ای در ادبیات ایران بحرکت آمد. در این موج جدید عقاید دینی از جمود و رکودی که مستلزم اکتفا به منقولات بود بدرآمد، تعصب های عبوس و خشن جای خود را به رأفت و شفقت انسانی داد، قدر عبادت و تمهیدات ظاهری کاستی گرفت، مهر و شوق و جذب و ستایش خوبی و زیبایی مطلق و خیر محض فزونی یافت، تصور خدائی جبار و منتقم و بی اغماض مبدل شد به تصور پروردگاری که سراسر نور و سراسر رحمت و شفقت است. آدمیان دیگر موجوداتی نیستند که زیر تازیانه تکالیف خرد شده و چون مالک دینار یا حسن بصری از خوف او پیوسته اشک بریزند بلکه آدمیان پرتوی از نور ازل هستند که اسیر ماده تاریک شده اند و با تلاشی که در تهذیب خویش و پاکیزگی از آلاینده های مادی بعمل می آورند قابل برگشتن باصل خویش می شوند در نتیجه دوری از خود خواهی و خود بینی پرتوازی در آنها بیشتر تجلی میکند بحدی که بسطامی درجه خود جز خدا نمی بیند.

این طرز اندیشه بکلی مابین آن تصویری است که متعبدان از جهان آفرینش کرده اند.

جلال‌الدین محمد دریک غزل پرمغز و عمیق سیر این تحول را شرح میدهد :
 مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
 دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
 دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا
 زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

.....
 گفت مرا دولت نو راه مرو رنجه مشو
 زانکه من از لطف و کرم سوی تو آئنده شدم

.....
 تابش جان یافت دلم و اشد و بشکافت دلم
 اطلس نو یافت دلم دشمن این ژنده شدم

.....
 شکر کند خاک دژم از فلک و چرخ بنجم
 کز نظر و گردش او نور پذیرنده شدم
 شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق
 بر زبر هفت طبق اختر رخشنده شدم

این روح جدید که نظیر آن را نمیتوان در روح محدود و متعبد سامی پیدا کرد - حتی در بزرگترین و مشخص‌ترین عارف عرب مانند محی‌الدین بن‌العربی که از بنیانگذاران تصوف بشمار می‌رود و تمام بزرگان تصوف باو احترام دارند - یکی از مشخصات روشن ادبیات ایرانست .

این جان تازه ای که در کالبد ادبیات ایران دمیده شده است در آثار عارفان وارسته و آزاد اندیش (نه صوفیان متشرع متعبد) مانند : ابوالحسن خرقانی ، یازید بسطامی ، شیخ ابوسعید ابوالخیر ، عین‌القضاة همدانی ، امام احمد غزالی ، سنائی ، عطار ، عراقی ، حافظ و حتی سعدی متشرع و متعبد متجلی است . شیخ ابوالحسن خرقانی بر در خانقاه خودنوشته بود که هر کس بدانجا وارد شد باو خوراک دهند و از عقیده و مذهب او نپرسند که خداوند روزی را بشرط عبادت به بندگان ندهد . شیخ ابوسعید بدعوت ترسایان وارد کلیسای آنها میشود و یکی از اصحاب قرآن می‌خواند و حالت‌ها روی میدهد بحدیکه پس از خروج از کلیسا یکی از اصحاب به‌شیخ می‌گوید : ترسایان چنان تحت تأثر قرآن درآمدند که اگر شیخ اشارت می‌فرمود « زنار بر گرفتندی » یعنی اگر اشاره می‌کرد عیسویان مسلمان میشدند . شیخ تبسمی کرد و گفت « ماشان بر نسته بودیم تا بر گیریم » .

این روح تساهل و تسامح یا باصطلاح امروزی اصل همزیستی در میان عارفان رواج کامل دارد و از همین روست که مولوی می‌فرماید :

از کفر و ز اسلام بیرون است نشانم از خرقه گریزانم و زنار ندانم
 و سنائی مکرر چه در غزلیات و چه در حدیقه همین معنی را تکرار کرده است . از آدمی

آدمیت می‌خواهند. عشق و توجه به مبداء فیض را برتر از عبادتهای ظاهری میدانند.

عشق جز دولت و عنایت نیست جز گشاد دل و هدایت نیست

عشق را بوحیفه درس نکفت شافعی را در او روایت نیست

دیوان غزلیات موحد بزرگ و عارف پرهیزگار شیخ فریدالدین عطار چون دریائی متلاطم

از شوق و جذبه است. توجه او بمبداء اعلیٰ او را نسبت به کفر و اسلام بی‌اعتنا ساخته و عشق

به ذات پروردگار را یگانه راه وصول به حقیقت و کمال تهذیب نفس و رسیدن به حد اعلای

انسانیت می‌داند. میگوید :

در ره او بسی سرو پا می‌روم بی تیرا بسی تولا می‌روم

ایمن از توحید و از شرک آدمم فارغ از امروز و فردا می‌روم

سالک مطلق شدم چون آفتاب لاجرم از سایه تنها می‌روم

مرغ عشقم هر زمانی صد جهان بی پر و بی بال زیبا می‌روم

چون همه دانم ولیکن هیچ‌دان لاجرم نادان و دانا می‌روم

سرگذشت خونین حلاج را در غزل بدیعی چنین وصف می‌کند :

پیر ما وقت سحر بیدار شد از در مسجد سوی خمار شد

کوزه دردی به یکدم درکشید نمره ای در بست و دردی خوار شد

چون شراب عشق در وی کار کرد از بد و نیک جهان بیزار شد

غلفی در اهل اسلام افتاد کای عجب این پیر از کفار شد

هر که پندش داد پندش سخت کرد در دل او پند خلقان خار شد

آنچنان پیری عزیز از نیک شراب پیش چشم اهل عالم خوار شد

پیر رسوا گشته مست افتاده بود تا از آن مستی دمسی هشیار شد

گفت اگر بدمستی کردم رواست جمله را میباید اندر کار شد

شاید از در شهر بد مستی کند هر که او پر دل شد و عیار شد

خلق گفتند این گدای کشتنی است دعوی این مدعی بسیار شد

پیر گفتا کار را باشید هین کین گدای گیر دعوی دار شد

این بگفت و آتشین آهی بزد وانگهی بر نردبان دار شد

از غریب و شهری و از مردور سنگ از هر سو بر او انبار شد

این همان حلاج متدین و موحد است که در قرن چهارم فدای جمود و تمسب غیر انسانی

شد. خشونت و تمسب روح سامی نمیتوانست جذبه‌های شوق او را تحمل کند اغماض و گذشت

و حتی توجیه و تعلیل برای بیانات او در کار نبود. حتی شیخ الطایفه جنید بغدادی که سر کرده

صوفیان بشمار میرود به قتل او فتوی داد زیرا بقول حافظ «جرمش این بود که اسرار هویدا

میکرد» و جلال‌الدین محمد را بنگرید چگونه دعوی او را توجیه میکنند :

رنگ آهن محو رنگ آتش است ز آتشی میلافت و آهن وش است

چون به سرخی گشت همچو زردکان پس انا النار است لافق بی زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او من آتشم من آتشم...

بیا یان